

# کانون وکلای

سال پانزدهم

خرداد - تیر - ۱۳۴۲

شماره ۸۴

هدایت‌الله متین دلفری

## وراثت دول یا جانشینی در حقوق بین‌الملل عمومی

مقدمه

بطور کلی زمانی بین کشورها رابطه ایجاد میشود که آن کشورها دارای دولتی مسئول بوده و سایر دول بتوانند مطمئن باشند که اقدامات و تعهدات آن دولت در حدود قلمروش دارای ضمانت اجراء است ولی هیچگاه دولت یک کشور با سرزمین آن کشور لازم و ملزوم یکا. یگر نیستند. چون دولتها عوض میشوند رژیم‌ها از بین میروند و کشورها تغییر شکل میدهند ولی سرزمین و مردم آن باقی میمانند. برای ممالکی که بایک کشور دیگر رابطه ایجاد مینماید نوع حکومت و دولت آن کشور و تغییرات لازم در آن دولت یا حکومت اهمیتی ندارد و اصولاً اینگونه مطالب مربوط با مورد داخلی یک کشور است. ولی چیزی که از لحاظ حقوق بین‌الملل و در رابطه‌ی میان دول اهمیت دارد آنست که آیا شخص یا اشخاصی که با آنان بعنوان دولت یا حکومت یک سرزمین رابطه ایجاد میشود حقیقتاً حاکم بر آن سرزمین میباشند و تعهداتشان از لحاظ حقوق بین‌الملل دارای ضمانت اجراء است یا خیر؟

در حکمیتی که بسال ۱۹۲۳ مابین کشور بریتانیای کبیر و کشور کستاریکا توسط قاضی القضاات امریکا آقای تافت (۱) انجام گرفت و بقضیه‌ی تینوکو معروف است (۲) تصریح شد، هر کشوری از لحاظ بین‌المللی مجبور باجرای تعهدات کسانی است که دولت آن را تشکیل میدهند و حتی برخی از اوقات یک حکومت جدید وارث تعهدات و حقوق و وظایف اسلاف خود نیز میباشد. قضیه‌ی تینوکو از این قرار است که دولت بریتانیا مدعی بود که برخی از شرکت‌های انگلیسی در نتیجه قرار دادهائی که با شخصی بنام تینوکو امضاء کرده‌اند دارای حقوقی در کستاریکا شده‌اند. تینوکو در سال ۱۹۱۷ دولت کستاریکا را سرنگون کرد و در نتیجه حکومتی جدید با قانون اساسی جدید زمام امور آن کشور را تا سال ۱۹۱۹ در دست گرفت، در این سال مجدداً قانون اساسی قدیم حاکم شد و حکومت تینوکو سقوط نمود. در سال ۱۹۲۲ حکومت احیاء شده قانونی گذراند که توسط آن کلیدی تعهدات حکومت تینوکو را نفی نمود. رأی آقای تافت بر این بود که در صورتی که دولت تینوکو در زمان امضای قرار دادهای فوق‌الذکر دولت حاکم بر کستاریکا بوده حکومت احیاء شده یا جانشین نمیتواند شانه از زیر بار تعهدات سلف خود خالی نماید آقای تافت در حکم خود اضافه نمود که غیر قانونی بودن حکومت تینوکو از لحاظ قانون اساسی احیاء شده اهمیتی ندارد زیرا

(۱) Chief Justice Taft. (۲) مراجعه شود به مجله‌ی امریکائی حقوق بین‌الملل سال (۱۹۲۴)

رسماً و عملاً آن قانون در آن زمان حاکم بر امور نبوده و رژیم تینوکو بدون مواجهه با هیچ گونه تعارض یا مقاومتی از طرف رژیم احیاء شده با کمال امنیت مصدر و حاکم بر تمام امور بوده و در نتیجه حکومت احیاء شده کستاریکا وارث کلیه تعهدات وی میباشد. در اینجا با اشاره به قضیه‌ی تینوکو باید در نظر داشت که وضع مزبور در شرایطی بوده که یک رژیم کاملاً سقوط کرده است و رژیم دیگری با قانون اساسی جدید جای آنرا گرفته است و روابط اتباع انگلستان با حکومت تینوکو بر اساس قانون اساسی جدید که کاملاً حاکم بر آن کشور بوده است تنظیم شده و از این لحاظ است که حکم بین المللی رأی بر له اتباع انگلستان داده است. رأی حکمیت کاملاً برعکس می‌بود اگر همان رژیم قبل از تینوکو که شناسنامه‌اش قانون اساسی قدیم بود در دوران حکومت خود بر خلاف قانون اساسی موجود و حاکم روابط خود را با اتباع انگلستان تنظیم مینمود و سپس دولتی جدید منکر وجود آن روابط با اتباع انگلستان بعلت غیر قانونی بودن آن میگردد.

تغییراتی که معمولاً در وسعت خاک یک کشور انجام میگردد ظاهراً شناسنامه آن کشور را تغییر نمیدهد. ولی در عمل حقوق بین الملل همیشه با مشکلاتی از لحاظ وراثت و سرنوشت تعهدات مربوطه روبرو بوده است مثلاً زمانی که دو کشور متحد شوند همیشه نمیتوان باسانی تشخیص داد که آیا یکی از این دو بدیگری ملحق شده است یا اینکه اصلاً شناسنامه‌های قبلی خود را بدور انداخته و یک کشور کاملاً جدید التاسیس بر قلمرو دو کشور قدیمی تشکیل داده اند. تعیین تکلیف وراثت حقوق و تعهدات دو کشور قبلی کاری است مشکل. همچنین زمانی که یک کشور تقسیم بچند کشور میشود تعیین اینکه آیا کشور قبلی کاملاً از میان رفته و جانشین و وراثت آن چند کشور جدید هستند یا کشور قبلی هنوز وجود دارد و مسئول تعهدات سابق خود میباشد فقط چند کشور جدید از کنار آن جدا شده اند همیشه مسائلی ایجاد نموده است. مثلاً جمهوری اتریش را که پس از جنگ جهانی اول تشکیل گردید در مواردی وارث امپراطوری اتریش نشناختند (۱) در صورتی که جمهوری ترکیه را در مواردی وارث امپراطوری عثمانی دانسته‌اند حتی با وجودی که چندین کشور جدید از قلمرو سابق آن بوجود آمده است (۲)

(۱) در سال ۱۹۲۱ دولت ایالات متحده آمریکا با کشورهای اتریش و مجارستان در وین دوعهدنامه بمنظور تأمین خساراتی که در نتیجه‌ی جنگ بآن کشور و اتباعش توسط امپراطوری اتریش - مجارستان وارد شده بود امضاء کرد ولی در سال ۱۹۲۴ معلوم شد که دولت آمریکا ادعای خسارت بیشتری از آنچه که در عهدنامه‌های فوق ذکر شده دارد و بهر حال هر سه کشور توافق نمودند که رسیدگی باین ادعا را بیک کارشناس حقوق بین الملل بنام پارکر واگذار نمایند، نظر قطعی پارکر آن بود که اصولاً جمهوری اتریش و کشور سلطنتی مجارستان از لحاظ ماهیت بین المللی با آن امپراطوری اتریش - مجارستانی که آمریکا در جنگ بوده فرق دارد و وارث تعهدات و وظایف آن کشور نمیشوند و ایالات متحده فقط باید بهمان میزان خسارتی که دولتین فوق طبق معاهده‌ی وین قبول نموده‌اند اکتفاء کند. رجوع شود به :

Claims Commissioner Parker, Reports of International Arbitral Awards, Published by the U. N., Vol. VI, Page 210.

(۲) رجوع شود به مجموعه‌ی سالیانه قضایای مربوط به حقوق بین الملل عمومی

(چاپ انگلستان) سال ۲۶ - ۱۹۲۵ قضیه شماره ۵۷ مربوط به حکمیت قروض عثمانی . Annual Digest and Reports of Public International Law Cases, edited by A.D. McNair & H. Lauterpacht, 1925-26, Case No. 57. Ottoman Debt edited by A.D.

بهر حال موضوع قابل اهمیت برای ما در این مقاله از لحاظ حقوقی آنست که در نتیجه‌ی تغییرات در وضع کشورها و دول تکلیف تعهدات و حقوق آنها از لحاظ حقوق بین‌الملل چه میشود. از نقطه نظر حقوق عادی شاید بتوان گفت که از بین رفتن یک شخص حقوقی بین‌المللی شباهت زیادی از برخی از جهات با مرگ یک انسان دارد ولی کشورها کاملاً نمی‌میرند زیرا خاک و جمعیت آنها بجا باقی میماند و فقط دچار یک تغییر و تحول سیاسی میگردند و در نتیجه وراثت آنها هم با وراثت عادی فرق کلی دارند ولی هنوز یک قاعده‌ی کلی بین‌المللی برای تمام موارد بوجود نیامده است که بتوان کلیه‌ی حقوق و حدود وراثت را از آن زاویه نگاه کرد و معمولاً تا بحال پس از انجام هر تحول و تغییری وضع وراثت برای همان مورد تعیین و روشن شده است ولی تا حدودی میتوان گفت که در برخی از موارد یک قاعده‌ی کلی و عمومی در میان کلیه عقاید و آراء وجود داشته است. بطور کلی در بررسی بیشتر قواعد مربوط به وراثت دول متوجه خواهیم شد که قسمت اعظم آنچه که امروزه بنام حقوق بین‌الملل عمومی در دسترس ما قرار دارد نتایج کلیه اعمالی است که قدرت‌های استعمارگر غربی پس از ظهور کاپیتالیسم طی قرون هیجدهم و نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم بمنظور حفظ منافع خود انجام داده اند و بالاخره خواسته‌های آنان بوده که بصورت بدعت و سابقه شکل پیدا نموده و قواعد حقوق بین‌الملل را بوجود آورده است. اکثر قراردادها و عهدنامه‌ها صورت یک جانبه داشته است و نتیجه‌اش تحویل خواسته‌های قوی بر ضعیف یا غالب بر مغلوب بوده و یا اینکه صورت تأمین منافع یک دولت استعمارگر را علیه یک دولت استعمارگر ثانی در یک ناحیه استعمارزده داشته است. ملل ضعیف آسیائی و آفریقائی و حتی دول امریکای لاتین با داشتن آنهمه حقوق دان و حقوق شناس معروف یا اصلاً در سیر تحول حقوق بین‌الملل نقش و سهمی نداشته‌اند یا اینکه اگر سهمی داشته‌اند جنبه‌ی ناحیه‌ای داشته یا اینکه بمنظور باز کردن بیشتر راه برای تسلط استعمارگران بوده است. خوشبختانه پس از جنگ جهانی دوم سازمان ملل متحد بدنبال چاره‌ای برای ایجاد نمودن وحدت رأی در قواعد حقوق بین‌الملل، کمیسیون حقوق بین‌الملل را مرکب از نمایندگان تمدن‌های حقوقی جهان تشکیل داد و برای اولین بار علمای حقوق آسیائی و آفریقائی و امریکای جنوبی که هر یک نماینده تمدن‌های مختلف این قاره‌ها میباشند پایای اساتید معروف اروپائی شروع به تدوین حقوق بین‌الملل نمودند البته حقوق بین‌المللی که بتواند مورد قبول کلیه ملتها باشد و صرف منافع یک گروه را تأمین ننماید. این کمیسیون تا بحال خدماتی در این راه انجام داده است و بسیاری از کارهایش در کنفرانسهای بین‌المللی مورد تصویب اعضای سازمان ملل متحد قرار گرفته و بصورت قانون مدون بین‌المللی در آمده است و خوشبختانه سال گذشته تصمیم بشروع بمطالعه در زمینه‌ی وراثت دول را هم گرفته است و در نتیجه‌ی این تصمیم امیدواریم بزودی کلیه‌ی ابهاماتی که در این مبحث با آن مواجه هستیم رفع شود و قواعدی مطابق احتیاجات جامعه‌ی پیش رو امروزه جهان بر اساس مساوات و عدالت و محترم شمردن حاکمیت دول جایگزین قواعد در هم و نامعلوم فعلی گردد. (۱)

(۱) رجوع شود به مشروح مذاکرات دوره‌ی چهاردهم کمیسیون حقوق بین‌الملل

## ۱ - نظرات کلی و عمومی

مسائل مربوط به وراثت یا جانشینی در حقوق بین الملل زمانی اتفاق می افتد که وضع یک شخص حقوقی بین المللی دگرگون شود و یک یا چند شخص حقوقی بین المللی جانشین آن گردند. (۱)

این دگرگونی ممکن است باشکال مختلف ظاهر شود که مهمترین آنها باینقرارند اول - زمانی که یک یا چند شخص حقوقی بین المللی در نتیجه تغییراتی در وضع یک شخص دیگر بین المللی جانشین آن شوند و این را وراثت ساده نامند. دوم - زمانی که یک شخص حقوقی بین المللی کاملاً در یک شخص دیگر داوطلبانه یا بزور مستهلک شود و این را وراثت جامع یا مطلق نامند. سوم - زمانی که قسمتی از خاک یک شخص حقوقی بین المللی بر اثر شورش استقلال خود را بدست آورده و شخص حقوقی جدیدی را بوجود آورد یا یک شخص حقوقی بین المللی بخشی از خاک یک شخص دیگر را از آن مجزا و بخاک خود منضم مینماید و یا زمانی که یک کشور کاملاً حاکم و مستقل قسمتی از استقلال خود را با دخول در یک فراسیون از دست دهد و یا اینکه بصورت تحت الحمایه ی کشور دیگری درآید و یا بخشی از قلمرو حکومت خود را بدگری واگذار کند و بالاخره اینکه یک سرزمین غیر مستقل استقلال کامل بکف آورد این را وراثت یا جانشینی جزئی یا ناقص نامند.

تایحال هیچیک از مآخذ حقوق بین الملل صریحاً جانشین و وراثت حتمی تمام حقوق و حدود و وظایف شخص حقوقی از بین رفته را تعیین نکرده اند و همیشه صاحب نظران سعی نموده اند تا پس از هر تغییر و تبدیل وضع خاص مربوط بآنها را در نظر گرفتن بدعت ها و سوابق و آراء گذشتگان ارزیابی و میزان تعهدات و حقوق شخص حقوقی وارث را معین نمایند. (۲) کاملاً صحیح است اگر گفته شود که با ازمیان رفتن یک شخص حقوقی کلیه ی وظایف و تعهدات و حقوق او هم ازمیان می رود ولی دلیلی ندارد که این شخص حقوقی جانشین و وارثی نداشته باشد البته وراثت درجات و اشکال مختلف پیدا کرده است ولی برخی از حقوق و تعهدات خاص همیشه بدنبال دست بدست گشتن یک سرزمین یا ناحیه به صاحب جدید آن واگذار شده و آراء محاکم بین المللی و داخلی هم طی ادوار مختلف همیشه جانشینان را ملزم بر رعایت این تعهدات و حقوق نموده است.

(۱) باید متوجه بود که در سنوات اخیر براه اثر استقلال تعداد کثیری از مستعمرات دول استعمارگر اروپائی و تبدیل آنان بانواع حکومت و کشورهای جدید با رژیمهای مختلف و مرزهای نو و نیز براه اثر از بین رفتن سازمانهای عظیم بین المللی از قبیل جامعه ملل و مؤسسات وابسته بان پس از جنگ جهانی دوم و پیدایش سازمان ملل متحد مسئله جانشینی یا وراثت در حقوق بین الملل دارای اهمیت خاصی شده است.

(۲) البته برخی از علمای حقوق بین الملل این نظر اکثریت را قبول نداشته و بر این عقیده اند که با ازمیان رفتن شخص حقوقی بین المللی کلیه ی حقوق و تعهدات او ازمیان می رود و یا اینکه به نسبت از بین رفتن حاکمیت او حقوق و وظایف وی کم میشود رجوع شود به :

Cavaglieri - La dottrina della Successione di Stato a Stato (1910).

Foicherini - Le Successioni degli Stati (1910).

## ۴- وراثت بر اثر هضم شدن یا مستهلک شدن يك کشور در دیگری

## یا وراثت جامع و مطلق

زمانی که يك کشور داوطلبانه به کشور دیگری به پیوندد مانند کشور کره که در سال ۱۹۱۰ به ژاپن پیوست و یا اگر کشوری در نتیجه زور و فشار ضمیمه کشوری دیگر شود در شخصیت حقوقی کشور اصلی یا ضمیمه کننده تغییری حاصل نمیشود در صورتی که شخصیت حقوقی کشور ضمیمه شده کاملاً از میان می‌رود.

## الف) حقوق و ظایف و تعهدات سیاسی :

معمولاً اگر کشوری بطرز فوق کاملاً شخصیت حقوقی بین المللی خود را از کف بدهد تعهداتش هم با از بین رفتن شخصیت حقوقی وی ناپدید می‌گردد این جریان بالاخص در مورد پیمانها و عهدنامه های سیاسی صادق است. پس پیمانهای اتحاد و بی طرفی و حکمیت یا هر پیمانی که جنبه‌ی سیاسی داشته باشد از میان می‌رود ولی هنوز کاملاً محرز نیست که آیا پیمانها و قراردادهائی از قبیل استرداد مجرمین و تجارتی و مانند اینها کاملاً منتفی میشود یا خیر؟ در این مورد وحدت رأی و عقیده در میان علمای حقوق بین الملل وجود ندارد ولی عقیده اکثریت بر آنست که چون این گونه تعهدات دارای جنبه های سیاسی است با تعهدات سیاسی فرق زیادی نمیتواند داشته باشد و در عمل هم اکثراً چنین بوده مثلاً وقتی در سال ۱۸۹۶ فرانسه کشور ماداگاسکار را ضمیمه‌ی خود نمود قراردادهائی را که ملکه سابق ماداگاسکار با دولتین انگلستان و ایالات متحده امریکا در مورد سهمیه تجارتی منعقد نمود بود انکار کرد و بجای آن مقررات جدید فرانسه را اجرا نمود و ژاپن هم در سال ۱۹۱۰ پس از پیوستن کره بدان کشور همین عمل را نمود و نیز داد گاه عالی کشور آلمان در سال ۱۹۳۶ با توجه بقانون مصوب ۱۹۳۴ آن کشور که موجب سلب استقلال کشورهای آلمانی (از قبیل هانور و یا واریا و غیره) و ایجاد یک حکومت تام الاختیار در برلن شد کلبه‌ی قراردادهائی را که راجع باسترداد مجرمین آن کشورها با دول دیگر منعقد نموده بودند موقوف الاجرا اعلام کرد و بدین ترتیب حکومت رایش سوم حاضر به پذیرفتن وراثت اینگونه تعهدات بطور محدود در داخل قلمرو آن کشورها نگردید (۱)

گاهی از اوقات قراردادهائی وجود دارد که بخاطر شکل خاص آنها از لحاظ تطبیق با وضع اجتماعی یا جغرافیائی سرزمین مورد بحث اجباراً بقوت خود باقی میمانند مگر آنکه آن وضع خاص از میان رفته باشد مثلاً قراردادهای مربوط به نحوه‌ی استفاده از رودخانه های مرزی و یا قراردادهائی که بعلمی اتباع خارجی را از رعایت قسمتی از قوانین داخلی معاف مینماید. مثلاً در سال ۱۹۵۲ دولت ایالات متحده امریکا در دیوان بین المللی داد گستری مدعی شد که برخی از قوانینی که فرانسه برای کشور تحت الحمايه خود سزا کش وضع نموده بود بموجب قراردادهائی که قبل از دوران تحت الحمايگی دولت ایالات متحده با دولت سزا کش منعقد نموده بود نباید بدون اجازه قبلی دولت امریکا شامل اتباع آن کشور گردد.

(۱) مراجعه شود به مجله‌ی امریکائی حقوق بین الملل شماره ۳۱ (۱۹۳۷)

با توجه بقرارداد فاس (۱) که بموجب آن مراکش بصورت تحت‌الحمايه فرانسه درآمد بود دیوان بین‌المللی دادگستری نظر داد که: «به موجب این قرارداد حق حاکمیت مراکش از بین نرفته است و فقط ترتیب کارطوری داده شده که بموجب تعهدی فرانسه متعهد شده است که بنام و از طرف مراکش اعمال حاکمیت نماید و در نتیجه تمام روابط بین‌المللی مراکش را اداره کند. فرانسه در انجام اینکار نه تنها مجبور برعایت محتویات قرارداد فاس میباشد بلکه مجبور برعایت کلیه تعهدات مراکش قبل از امضای قرارداد فوق هم که تا بحال پایان نیافته یا اینکه بر اثر توافق با کشور ذینفع معلق نشده نیز میباشد.» (۲) دادگاه همچنین اضافه کرد که قرارداد هائی را هم که فرانسه در دوران تحت‌الحمايگی با دیگران منعقد نموده پس از پایان این دوران بقوت خود باقی خواهند ماند.

از این رأی دیوان بین‌المللی چنین میتوان نتیجه گرفت که چون مراکش ضمیمه‌ی خاک فرانسه نشده بود و فقط ظاهراً تحت حمایت آن کشور قرار گرفته بود پس تمام تعهداتش در لباس حاکمیت مراکش باقی میماند و این تعهد هم با وجودی که جنبه‌های سیاسی داشت بقوت خود باقی بود.

شبهه همین قضیه در سال ۱۹۲۳ اتفاق افتاد، بدین ترتیب که در دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی دولت انگلستان مدعی شد که برخی از تصویب‌نامه‌ها و فرامین فرانسه در تونس و مراکش راجع به تابعیت شامل اتباع انگلستان نمیشود زیرا بموجب قراردادهائی که قبل از تحت‌الحمايه شدن این کشور در سال ۱۸۲۵ با تونس و در سال ۱۸۵۹ با مراکش منعقد نموده بود اتباع انگلستان از برخی از امتیازات برون مرزی برخوردار میشدند که با فرامین فوق منافات داشت. در جواب دولت فرانسه مدعی بود که قراردادهای ۱۸۲۵ و ۱۸۵۹ مشمول دکترین *Clausula rebus sic stantibus* (۳) میشود، چون رژیم کاپیتولاسیون یا امتیازات برون مرزی دلیل وجودی خود را بعلت تشکیل قوه قضائیه مجهز طبق قوانین فرانسه از دست داده است. ولی نظر مشورتی دیوان دائمی بدون در نظر گرفتن ادعای فرانسه بر این بود که حاکمیت این دو کشور ادامه دارد و به همین ترتیب تعهدات آنان هم باید ادامه داشته باشد. (۴)

پس نتیجه‌ی دیگری هم که میتوان گرفت آنست که بطور کلی حقوق بین‌الملل خاک کشورهای تحت‌الحمايه را جزئی از خاک و قلمرو اصلی حمایت کننده نمی‌شناسد و حمایت کننده فقط جنبه‌ی عامل حکومت اصلی یعنی کشور حمایت شده را دارد و بدین ترتیب در اینجا موضوع

#### 1- Treaty of Fez. (۱)

(۲) رجوع شود به گزارشات دیوان بین‌المللی دادگستری (۱۹۵۲) صفحه ۱۸۸

International Court of Justice Reports, 1952, P. 188.

(۳) این یک دکترین حقوق بین‌الملل است که بموجب آن، قراردادها و عهدنامه‌ها

تا زمانی معتبر است که اوضاع و احوالی که در زمان انعقاد قرارداد و بموجب انعقاد قرارداد وجود داشته باقی باشد.

(۴) رجوع شود به گزارشات دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی سری (ب)

وراثت پیش نمی‌آید و حتی فقط قراردادها و تعهداتی برای کشور حمایت شده لازم‌الاجرا است که از طرف حمایت‌کننده صریحاً یا نام‌حمایت‌شده منعقد شده باشد. این قاعده را میتوان در حقیقت ناشی از تفاوتی که مابین اهلیت تمتع و اهلیت استیفاء در حقوق مدنی قائل شده‌اند دانست.

### ب) حقوق و وظایف داخلی و محلی

کلیدی حقوق و تعهدات و وظایف بین‌المللی مربوط به خاک و رودخانه‌ها و راه‌های اصلی و راه‌های آهن و مانند اینها باقی میماند و کشور ضمیمه‌کننده طبق اصل حقوقی *res transit cum suo onere* (۱) مجبور بادامه‌ی قرارداد‌های

مربوط به خطوط مرزی و تعمیر راه‌های اصلی و کشتی‌رانی در رودخانه‌ها و مانند اینها می‌باشد و وارث کشور از بین رفته در تمام این موارد خواهد بود. اما در مورد قرضه‌های محلی و داخلی نمیتوان بطور کلی به یک قاعده‌ی عمومی حقوق بین‌الملل اشاره کرد حتی با اینکه عقیده‌ی اکثریت مراجع حقوق بین‌الملل بر این بوده که کشور ضمیمه‌کننده باید اینگونه تعهدات سلف خود را محترم بشمارد و ایتالیا هم زمانی که خاک لوباردی را بسال ۱۸۶۰ ضمیمه‌ی خود نمود کلیه قروض محلی حاکم قبلی یعنی اطریش را برسمیت شناخت و دولت پروس هم زمانی که خاک اشلزوویک هواشتین (۲) را در سال ۱۸۶۶ ضمیمه کشور خود نمود پرداخت بخشی از وام‌های حاکم قبلی یعنی دانمارک را قبول کرد، حتی با وجودیکه این بخشی بود از قرضه‌ی عمومی دانمارک و اختصاصاً مربوط بان سرزمین ضمیمه شده نبود. در مواردی هم کشور ضمیمه‌کننده فقط پرداخت بخشی از قروض را با ذکر اینکه اجباری باین کار نداشته است قبول نموده مثلاً کشور انگلستان پس از پایان جنگ در آفریقای جنوبی و حاکم شدن بر آن سرزمین چنین کرد.

### ج) متعلقات مالی و قرضه‌ها

کشور ضمیمه‌کننده وارث کامل و حقیقی تمام اموال منقول و غیر منقول و سپرده‌های بانکی دولت از بین رفته می‌باشد حال می‌خواهد که این اموال در داخله باشد یا در خارجه ولی البته مقررات حقوق بین‌الملل و آراء محاکم درجات مالکیت را تنظیم و معین نموده است علی‌الخصوص آن قسمت که مربوط به شناسایی دولت ضمیمه‌کننده می‌باشد. مثلاً پس از تسخیر حبشه توسط ایتالیا، هیل سلاسی امپراطور حبشه در سال ۱۹۳۹ علیه یک شرکت مغایرتی انگلیسی بمحاکم انگلستان شکایت کرد که شرکت خوانده با مدیر کل پست و تلگراف و تلفن کشور حبشه قراردادی داشته است که بر اثر آن مبالغی پول میبایستی از جانب شرکت مغایرتی به خزانه کشور حبشه پرداخت میشد و امپراطور هیل سلاسی بعنوان حکمران آن کشور درخواست دریافت آن مبلغ را از خوانده داشت. با وجودیکه حاکم حقیقی بر سرزمین حبشه دولت ایتالیا بود، محکمه بدایت انگلستان بخاطر آنکه دولت آن کشور هنوز هیل سلاسی را بعنوان حکمران *De Jure* دژوره آن کشور میشناخت رأی بنفع خواهان صادر نمود حتی با وجودیکه دولت انگلیس برای ایتالیا شناسایی *De Facto* قائل بود. خوانده تقاضای استیناف کرد و در این ضمن انگلستان برای پادشاه ایتالیا بعنوان امپراطور حبشه شناسایی

(۱) معنی عمومی این اصل بطور کلی آنست که حقوق معزز باید محترم شمرده

شود.

دژوره قائل گردید و محکمه استیناف هم باستناد همین شناسائی حکم محکمه بدایت راشکست. (۱)  
این قاعده تا حدودی بصورت یک قاعده‌ی عمومی حقوق بین الملل درآمده و بدنبال  
این حکم یکی از محاکم امریکا هم در مورد شکایت ایالات اطریش علیا علیه شخصی بنام  
گود در سال ۱۹۴۰ چنین نظر داد که: «حقوق مربوط به یک حکمران در مقابل محاکم  
در صورتی بجانشین او تفویض میگردد که جانشین بوسیله‌ای بقدرت رسیده باشد که دولت ما  
آن طریقه را بعنوان اصل حقوق بین الملل شناخته باشد.» (۲) ولی از طرف دیگر کلیه‌ی  
قروض و تعهدات مالی کشور از بین رفته هم باید از طرف کشور ضمیمه کننده محترم شمرده  
شود و علماء حقوق بین الملل و همچنین اعمال کشورها هم بطور کلی این اصل را محرز  
نموده‌اند. این‌هایم معتقد بود که: «اعمال کشورها بخصوص پس از قراردادهای صلح  
منسوخه بعد از جنگ اول جهانی متمایل باین شده است که وظایف یک کشور جانشین را در  
مورد محترم شمردن حقوق اشخاص خصوصی که چه از طریق قراردادها یا امتیازات یا اموال  
مختلف بدست آمده باشد بعنوان یک اصل حقوق بین الملل بشناسند، حال می‌خواهد این جانشینی  
از طریق الحاق باشد یا انتقال و یا تقسیم شدن یک کشور بچند کشور.» (۳)

بهر حال این حق در مورد اتباع خارجی تا بحال کاملاً محرز شده است ولی همانطور  
که در مبحث (ب) گفتیم در مورد اتباع جدید و قدیم کشور وارث هنوز کاملاً معین نیست  
و عقاید مختلف است.

دیوان دائمی دادگستری بین المللی باین جریان چندین بار اشاره نموده است  
بخصوص پس از آنکه در سال ۱۹۲۱ دولت لهستان بآلمانیهای مقیم بخشی از خاک آن کشور  
که در نتیجه عهدنامه‌ی ورسای از جانب آلمان بان کشور انتقال داده شده بود اطلاع داد که  
طبق قانون مصوب ۱ ژوئیه ۱۹۲۰ لهستان، باید در ظرف ۱ روز مزارع خود را ترك نمایند.  
این کشاورزان بشورای جامعه مال شکایت کردند و شورا نظر دیوان دائمی را در این باره  
خواست دیوان دائمی اولاً اعلام نمود که: «حقوق خصوصی افراد که طبق قوانین جاری  
کشور بدست می‌آید، در نتیجه تغییر حاکمیت پایان نمی‌یابد» سپس نظر داد که قراردادهائی  
را که حاکم قبلی یعنی دولت پروس با این کشاورزان برای انتقال زمین بآنان منعقد نموده  
است دولت لهستان لازم است محترم بشمارد حتی اگر در اصل نظر از انعقاد این قراردادها  
واسکان این زارعین در این منطقه در اقلیت قرار دادن سکنه لهستانی بوده و نتیجه دولت پروس  
منظور سیاسی داشته است (۴)

(۱) رجوع شود بکتاب

L. C. Green, International Law through the Cases, London, 1951, P. 168,  
Helle Selassie v. Cable and Wireless Company, Ltd.

(۲) رجوع شود به

Oppenheim International Law, Vol. 1, 8th. Edition P. 160, Land Oberoesterreich v.  
Gude.

(۳) رجوع شود به Oppenheim, Vol. 1, P. 160.

(۴) مراجعه شود به قضیه‌ی آلمانیهای مقیم لهستان در گزارشات دیوان دائمی

دادگستری بین المللی سری (ب) شماره ۶ (۱۹۲۳)

P. C. I. J. Series B, No. 6 (1923)

L.C. Green, International Law through the Cases, P. 148.



برخی از علمای حقوق بین الملل حتی معتقدند که کشور وارث باید تمام قروض کشور از بین رفته را بپذیرد حتی اگر میزان آنها بیشتر از مقدار ثروتی است که در نتیجه‌ی این وراثت بکف می‌آید (۱) ولی در عمل دیده نشده است که کشورها چنین کاری بنمایند.

#### د) عقود مربوط بامتيازات

در مورد امتيازات هنوز يك قاعده‌ی عمومی و کلی حقوق بین الملل در دست نیست و در هر موردی معمولاً تا بحال بادر نظر گرفتن تمام جوانب همان مورد و البته رعایت سابقه و آنهم تاحدی تصمیم گرفته شده است، بخصوص درجه‌ی عملکرد امتیاز گیرنده در بقاء امتیازش بسیار مؤثر است مثلاً اگر قبل از اینکه کشور امتیاز دهنده از میان برود صاحب امتیاز شروع به بهره برداری نموده باشد و وضعش مستحکماً است تا زمانی که فقط امتیاز بصورت يك امتیازنامه در دست صاحب آن باشد.

بهترین سابقه‌ای که در مورد وضع امتیازات در نتیجه‌ی وراثت موجود است نظرورای دیوان دائمی دادگستری بین المللی در سال ۱۹۲۴ می‌باشد. جریان از این قرار بود که شخصی بنام ماوروماتیس از اتباع یونان در سال ۱۹۱۴ از دولت عثمانی که در آن زمان حکمران فلسطین بود امتیازهایی بمنظور تهیه‌ی برق و غیره در بیت المقدس بدست آورده بود. ولی از سال ۱۹۲۱ به بعد دولت فلسطین و بالاخره دولت انگلستان بعنوان قیم فلسطین که از طرف جامعه ملل تعیین شده بود حاضر بشناسائی حقوق ماوروماتیس نگردیدند. دولت یونان بمنظور حمایت از منافع اتباع خود بموجب ماده ۲۶ قرارداد قیمومیت که رسیدگی بکلیه‌ی دعاوی ناشی از قرارداد را بدیوان دائمی واگذار نموده بود، دادخواستی بدیوان دائمی دادگستری علیه انگلستان تسلیم نمود.

دادگاه بموجب ماده ۱۱ قرارداد قیمومیت که به اداره کنندگان فلسطین فقط در حدود قواعد حقوق بین المال و تعهدات بین المللی، حق تصاحب اموال عمومی وسایر تأسیسات فلسطین را میداد چنین حکم کرد که یکی از تعهدات عمده‌ی بین المللی انگلستان ناشی از پروتکل دوازدهم قرارداد ۱۹۲۳ لوزان است. بموجب آن کلیه‌ی امتیازاتی را که دولت عثمانی یا حکام محلی عثمانی قبل از ۲۹ اکتبر ۱۹۱۴ در قلمرو خود باشخاص داده‌اند باید از طرف دولت‌های جانشین محترم شمرده شود و در نتیجه امتیازات ماوروماتیس در شهر بیت المقدس معتبر است. در مورد امتیازاتی که ماوروماتیس در شهر یافا کسب نموده بود، بعلت اینکه مسئولان امور در دولت عثمانی فقط در سال ۱۹۱۶ آن را امضاء کرده بودند و نیز مطابق قانون عثمانی با فرمان سلطنتی تأیید نشده بود، مجبور شد بموجب ماده ۲۶ قرارداد قیمومیت قرار عدم صلاحیت صادر نماید ولی قبل از صدور قرار مزبور دادگاه تصریح کرد که: «کافی است توجه نمائیم که اگرچه از طرفی پروتکل دوازدهم در مورد امتیازات مربوط به بعد از ۲۹ اکتبر ۱۹۱۴ ساکت است ولی اصل عمومی مربوط به جانشینی بشکل خود باقی است...»

(۱) دو نفر از علمائی که وارد این بحث شده‌اند عبارتند از مارتنز روسی و هفتر

آلمانی.

Martens, Völkerrecht, 2 volumes (1883 - 1886),

این کتاب در اصل بزبان روسی بوده و بآلمانی ترجمه شده است.

Heffter, Das europäische Völkerrecht der Gegenwart (1888).

اداره کنندگان فلسطین مجبور به شناسائی امتیازات یا فلا خواهند بود البته نه بخاطر تعهداتی که بموجب قرارداد قیمومیت دارند، بلکه بخاطر یکی از اصول عمومی حقوق بین الملل که در اجرای آن تعهدات مربوط به قیمومیت را نمیتوان بعنوان استثناء اقامه کرد. « (۱) .

البته باید در نظر داشت که این نظریه در مورد سرزمینی بوده که از کشوری جدا شده و بدیگری منتقل گردیده است و نه کشوری که کاملاً بعنف یا داوطلبانه در کشوری مستهلک شده باشد. ولی بهر حال قاعده ایست که میتوان آنرا در این مورد هم مورد استناد قرارداد (۲) قرار داد.

### ۵) خسارات ناشی از جرائم و عهد شکنی ها و مسئولیتهای مدنی

بطور کلی قواعد حقوق بین الملل در این مورد باندازه کافی روشن و واضح است باین ترتیب که شخص حقوقی بین المللی وارث شخص حقوقی از بین رفته ، اصلاً مسئول پرداخت چنین خساراتی نمیشود، مگر آنکه خود قبلاً طبق قراردادی پرداخت اینگونه خسارات را متعهد شده باشد. مهمترین سابقه ای موجود رأی یک دادگاه داورى بین المللی است که بموجب عهدنامه ی مورخ ۱۹۱۰، بین انگلستان و ایالات متحده ، تشکیل گردید. جریان از این قرار بود که قبل از تسخیر و ضمیمه نمودن کشور جمهوری افریقای جنوبی توسط انگلستان، در نتیجه ی اختلافی که مابین آقای کروگر رئیس جمهور آن کشور و محاکم جمهوری بروز نمود شخص رئیس جمهور قاضی القضاة را معزول و استقلال قوه قضائیه را سلب و آن قوه را تحت نظرقوه مجریه قرارداد و در نتیجه ی بوجود آمدن این آناارشی حقوق مورد ادعای یکی از اتباع امریکا در استخراج معادن طلا پایمال شد. ایالات متحده امریکا از انگلستان بعنوان وارث جمهوری افریقای جنوبی تقاضای پرداخت خسارت داشتند. دادگاه داورى رأی داد که کشور ضمیمه کننده هیچگونه تعهدی بمنظور جبران خسارات ناشی از حق شکنی سلف خود ندارد (۳)

### ۳- وراثت پس از خاموش کردن شورشها و قیامهای داخلی

لازم است که به بینیم در مورد یک شورش یا قیام داخلی که برای مدتی محدود منجر به تشکیل یک دولت رقیب میگردد، قواعد حقوق بین الملل از لحاظ وراثت در چه حدود است. البته بادر نظر گرفتن اینکه آنچه در داخل خاک یک کشور و فیما بین اتباع آن اتفاق میافتد مربوط به حقوق بین الملل نبوده و نیست ، باین بحث خواهیم پرداخت.

در مورد اموال دولت شورشی در کشورهای خارجی لازم است که آنها را بدو گروه تقسیم نمائیم. اول - اموالی که مربوط بدولت اصلی بوده و شورشیان آن را ضبط نموده اند.

(۱) رجوع شود به گزارشات دیوان دائمی دادگستری بین المللی سری (آ) شماره

۲۹۵

P.C.I.J. Series A, No. 6 and 2.  
or L.C. Green, Pp. 503-512. Mavromatis Palestine Concessions.

(۲) برای مطالعه بیشتر در این موارد رجوع شود به :

Gidel, Des effets de l'annexion sur les Concessions.

(۳) مراجعه شود به سالنامه ی بریتانیائی حقوق بین الملل (۱۹۲۴) صفحه ۲۱۰

The Robert E. Brown Claim, British Yearbook of International Law, 1924, P. 210 .

در اینجا تردیدی در کار نیست که هر دادگاه خارجی در صورت دادخواستی بعلت اولویت رأی بنفع دولت اصلی داده و مال را بصاحب آن عودت خواهد داد. دوم در مورد اموالی که دولت شورشی در مدت زمامداری خود چه بعنوان غنیمت قانونی جنگی و چه از راه خرید و هدایا بکف آورده است، قاعده‌ی عمومی حقوق بین الملل آنست که دولت قدیمی پس از معدوم کردن دولت شورشی بعنوان جانشین و وارث میتواند کلیه این نوع اموال را تصاحب نماید.

محاکم انگلستان پس از پایان جنگهای داخلی امریکا و از میان رفتن دولت کنفدراسیون ایالات جنوبی (۱) آن کشور در نیمه‌ی قرن نوزدهم مواجه با یک سلسله دادخواستهای مربوط به وراثت اموال دولت شورشی از بین رفته شد که احکام مربوطه خود کمک زیادی بروشن شدن و بسط قواعد مربوطه نمود. یکی از این موارد مربوط به یکی از فرمانروایان دولت شورشی بنام شانندوه (۲) که به بندر لیورپول پناهنده شده بود میباشد که دادگاه ادعای مالکیت دولت ایالات متحده را معزز دانست و نیز جنگهای داخلی کشور ایرلند (۲۱ - ۱۹۱۹) منجر بمحاکماتی در مورد وجوهات جمهوری سابق ایرلند در ایالات متحده گردید. (۳)

قاعده‌ی ساده‌ای راجع به وراثت قروض و خسارات ناشی از اعمال دولت شورشی از بین رفته در دست نیست، ولی میتوان با مراجعه به سوابق تاحدی جریان را روشن تر کرد.

پس از جنگهای داخلی امریکا بموجب قرارداد ۱۸۷۱ واشنگتن هیأتی مختلط از نمایندگان ایالات متحده و کشورهای که ادعای مالی و خسارت نسبت بخود و اتباعشان از دولت کنفدراسیون سابق ایالات امریکا (دولت شورشی) داشتند، بمنظور رسیدگی باین نوع ادعاها تشکیل گردید. نظر این هیأت بر آن شد که ایالات متحده از لحاظ بین المللی مسئول پرداخت قروض و خسارات ناشی از اعمال دولت و ارتش شورشی نمیشاند.

چند سال قبل از اعلام نظر هیأت فوق یعنی بسال ۱۸۶۹ شخصی بنام مکری (۴) از کارگزاران دولت سابق شورشیان امریکا از پرداخت قسمتی از وجوهات دولت شورشی که در اختیارش بود، وراثت آن دولت یعنی ایالات متحده استنکاف کرد. باین علت که خود را از دولت شورشی طلبکار میدانست. مراجع قضائی انگلستان دستور رسیدگی بحسابهای این شخص را صادر کردند ولی ایالات متحده حتی از شرکت در حسابرسی صرف نظر نمودند و فقط بدریافت اموالی که در نتیجه‌ی حق اولویت بان تعلق میگرفت قناعت کردند. در اینجا ایالات متحده مایل نبودند که بهیچ عنوان در جریانی شرکت کنند که موضوع مسئولیت پرداخت قروض دولت شورشی در آن مطرح باشد و نتیجه بدعتی از این لحاظ ایجاد شود.

(۱) The Confederate States of America.

(۲) The Case of the Cruiser Shenandoah.

(۳) مراجعه شود به مقاله ای بقلم دیکینسون در مجله‌ی امریکائی حقوق بین الملل

جلد ۲۱ (۱۹۲۷) صفحه ۷۵۳ - ۷۴۷.

Dickinson in A. J. I. L., 21 (1927), Pp. 747-753.

(۴) U.S.A. v. McRae, (1869).

بعضی از اوقات دولتی ممکن است شخصاً متقبل پرداخت خسارات ناشی از اعمال قوای انقلابی گردد. مثل دولت مکزیک که بموجب قرارداد ۱۹۲۶ با انگلستان متقبل پرداخت این نوع خسارات شد.

باید دقت کرد که حقوق بین الملل در مورد قروض و عقود و قراردادها فرقی بین دولتهای شورشی که دیگران آنها دفاکتو شناخته باشند و شورشیانی که دارای شناسائی نباشند قائل شده است. دولت شورشی کنفدراسیون آمریکا دارای شناسائی از طرف سایرین نبود ولی در سال ۱۹۲۲ دیوان دائمی دادگستری بین المللی در مورد اینگونه ادعاهای دولت فرانسه علیه پرو، بخاطر وضع دفاکتوی دولت شورشی، وراثت پرداخت قروض و محترم شمردن عقود و قراردادها را لازم دانست (۱). عقود و قراردادها هم بدو دسته تقسیم شده اند اول آنهایی که جنبه عمومی دارد مثل حوالجات پستی یا قرارداد خرید و سائط نقلیه عمومی مانند اتوبوس و آمبولانس و دوم قراردادها و عقود که جنبه شخصی و خصوصی از لحاظ دولت شورشی دارد و دارای جنبه عادی و عام المنفعه نمیباشند. قاعده براینست که دسته اول پس از خاموش شدن شورش بقوت خود باقی میمانند ولی دسته دوم ازین میروند. در اوایل جنگ بین الملل اول دولتی شورشی بریاست شخصی بنام هورتا (۲) در کشور مکزیک بوجود آمد. هاپکینز نامی از اتباع آمریکا در همان زمان مقداری حوالجات پستی از پستخانه های خاک شورشیان خریداری نمود ولی پس از پایان شورش مأموران دولت مکزیک از پرداخت وجوهات مربوطه به علت اینکه مقام صادرکننده آنها دولت شورشی هورتا بوده به علت غیر قانونی بودن آن دستگاہ خود داری نمودند. در سال ۱۹۲۷ پس از ارجاع دعوی از طرف دولت آمریکا بیک هیأت داوری که بموجب قرارداد ۱۹۲۳ ما بین کشور آمریکا و کشور مکزیک، بمنظور رسیدگی باینگونه اختلافات تشکیل شده بود، هیأت مزبور چنین رای داد که اولاً قانونی بودن و غیر قانونی بودن رژیم هورتا از لحاظ حقوق بین الملل مطرح نیست و آنچه که مورد بحث است آنستکه که آیا صدور حوالجات پستی یک کار اداری عادی و عمومی است یا اینکه جنبه خصوصی مابین هاپکینز و رژیم هورتا دارد و آنچه که مسلم است کاری است عادی و عمومی و ثانیاً خود دولت مکزیک هم چنین تفاوتی مابین امور عمومی و خصوصی در مورد قرضه های دولت هورتا قائل گردیده و آنچه را که بمصرف امور عام المنفعه رسیده بود قبول و مابقی را که بمصرف خرید اسلحه و استحکام وضع دولت شورشی رسیده رد کرده است و ثالثاً اینکه اگر دولت مکزیک در مواردی از پرداخت وجوه حوالجات پستی به اتباع خود استتکاف نموده باید گفت مسأله ایست داخلی و همانطور که قوانین داخلی امتیازاتی برای اتباع داخله در مقابل خارجیان قائل میشوند حقوق بین الملل هم گاهی از اوقات امتیازاتی برای خارجیان قائل است و این از آن موارد میباشد. پس دولت مکزیک الزام به پرداخت وجوه حوالجات هاپکینز دارد (۳).

(۱) مراجعه شود بمجله ای امریکائی حقوق بین الملل جلد ۶ (۱۹۲۲) صفحه ۴۸۲

French Claims against Peru, A. J. I. L., 16 (1922), P. 482

Huerta. (۲)

(۳) مراجعه شود به :

L. C. Green, P. 589. Hopkins Claim, the American-Mexican Claims Commission.

۴) وراثت در نتیجه‌ی تقسیم شدن يك شخص حقوقی بین المللی یا تبدیل شدن چند شخص حقوقی بیک شخص (تقسیم شدن يك کشور به چند کشور و غیره).

زمانی که کشوری تقسیم به قطعات کوچکتری که هر کدام شخص حقوقی بین المللی جدیدی را تشکیل دهد شود و یا این قطعات در کشورهای همسایه مستهلک گردند آن کشور اصلی یک شخص حقوقی بین المللی از بین رفته تلقی شده و تقریباً همان قواعد وراثت در این موارد معتبر است که در مورد مستهلک شدن یک کشور در دیگری ذکر گردید (بخش دوم).

در صورتی که قطعاتی از یک شخص حقوقی بین المللی از بین رفته در چند کشور مستهلک گردد از لحاظ وراثت دو وضع پیش می‌آید، اول در مورد حقوق ووظایف و تعهدات بین المللی که مختص بهر قسمت است و البته شخص حقوقی جدیدی که آن قسمت را دربر میگیرد وارث آنها خواهد بود. دوم در مورد اموال و وجوهای کشور از بین رفته، وارث، حکومت جدید هر بخش، بهمان میزانی که در قلمرو خود بپاید خواهد بود. و نیز کلیه وارث مسئول پرداخت قروض کشور از بین رفته به نسبت اموالی که بکف آورده‌اند میباشند این قاعده بطور کلی درباره‌ی کشورهای جدید التاسیس هم صادق است.

کنگره‌ی ۱۸۷۸ برلن که تجزیه قسمتی از امپراطوری عثمانی را بیان آورد و در نتیجه کشورهای رومانی و صربستان و مونت نگرو بوجود آمدند و مستقل گردیدند، این کشورهای جدید را مسئول پرداخت قسمتی از قروض امپراطوری عثمانی نمود. در نتیجه‌ی جنگهای بالکان و جنگ جهانی اول امپراطوری عثمانی بالاخره سقوط نمود و قلمرو آن بچندین کشور مستقل و غیر مستقل (تحت قیمومیت) تقسیم شد و حتی قسمتهائی هم در برخی کشورهای دیگر مستهلک گردید. دولت عثمانی قروض زیادی داشت که طبق فصل اول از بخش دوم قرارداد ۱۹۲۳ لوزان بالاخص مواد ۴۶ و ۴۷ آن قرارداد، مقرر شد که مابین وارث امپراطوری عثمانی تقسیم گردد و طبق ماده ۵۱ همین قرارداد سهم هر یک به نسبت درآمد کل هر یک از این قطعات در سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۲ به درآمد کل عثمانی تعیین میشد.

در تعیین میزان اسهام اختلافی رخ داد که منجر بیک حکمیت بین المللی گردید. بدین ترتیب که انگلستان بعنوان قیم عراق و ماوراء اردن و فلسطین مدعی شد که اولاً هیچ قاعده‌ای در حقوق بین الملل، کشورهائی را که بدین ترتیب تشکیل شده‌اند ملزم به پرداخت قروض کشور اصلی نمی نماید و در اینجا اگر راضی به پرداخت شده ایم برای اجرای مواد یک عهدنامه خاص است و نه مقررات حقوق بین الملل در ثانی جمهوری ترکیه جانشین حقیقی و ادامه دهنده‌ی شخصیت حقوقی عثمانی است (۱) پس به هیچ عنوان نباید کسانی دیگر غیر از ترکیه متعهد پرداخت مبالغی خارج از آنچه که عهدنامه معین کرده است باشند.

این ادعا ناشی از آن بود که هیأت مأمور تقسیم‌بندی و حساب رسی قروض ، درآمدهای مربوط به برخی نواحی را که در سالهای مابین ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۲ از امپراطوری مجزا شده بودند و مشمول قرارداد لوزان نمیگردیدند بحساب نیاورده بود و در نتیجه میزان بدهی‌های سایرین به نسبت بزرگتر میشد. رأی حکمیت بر این بود که : « . . . با وجود سوابق و بدعت‌های مختلف ممکن نیست که بگوئیم قدرت انتقال گیرنده‌ی یک سرزمین خود بخود مسئول پرداخت بخشی از قروض کشوری که سابقاً آن سرزمین جزئی از آن بوده میباشد. راه حل این مشکل را باید در خود قرارداد جستجو نمود و تا آنجائی که مربوط به قروض عثمانی است وضع ترکیه بهیچوجه شبیه وضع سایر کشورهای ذینفع نمیشد. در حقوق بین‌الملل جمهوری ترکیه را باید بعنوان ادامه‌ی شخصیت حقوقی امپراطوری عثمانی نگرست . . . قروض عثمانی قروض ترکیه میباشند و فقط تا آنجائی که قرارداد کشورهای دیگر را مقروض قلمداد نموده است معاف میباشد. . . » (۱) از لحاظ قاعده‌ی مورد بحث در حقوق بین‌الملل، رأی حکمیت فوق بسیار جالب و شاید غریب بنظر میرسد ، تردیدی بر ثبوت قاعده‌ی عمومی ایجاد کرده است و از آن گذشته تا حدی هم با قلمداد نمودن جمهوری ترکیه بعنوان وارث اصلی امپراطوری عثمانی « تا آنجائیکه مربوط به قروض عثمانی است » خود قرارداد لوزان را هم تغییر داده و میزان بدهی ترکیه را به نسبت بیش از دیگران نموده است. تقریباً هم دوران با حکمیت فوق طبق قرارداد سن ژرمن (۲) در سال ۱۹۱۹ امپراطوری سابق اتریش - مجارستان هم مضمحل گردید و قلمرو آن تبدیل به کشورهای جدید اتریش و مجارستان و یوگوسلاوی و چک اسلواکی شد. امپراطوری سابق تعهدات مالی زیادی بخصوص به فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها ، مربوط به دوران قبل از جنگ ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ داشت که طبق قرارداد سن ژرمن قرار شد که کشورهای جدیدالتأسیس وارث پرداخت قروض امپراطوری مضمحل گردند ، ولی از طرف دیگر اتریش که کشوری جدیدالتأسیس مانند دیگران بود بهیچ عنوان ادامه دهنده‌ی شخصیت حقوقی امپراطوری اتریش - مجارستان قلمداد نشده است (۳). قراردادهای صلح ، دولت اتریش را مسئول پرداخت قروض خارجی زمان جنگ امپراطوری سابق شناختند ولی طبق ماده ۲۰۵ قرارداد صلح فوق دول وارث (۱) رجوع شود به : مجموعه‌ی آراء حکمیت‌های بین‌المللی ، جلد اول صفحه ۵۷۳.

ناشر سازمان مالی متحد.

R.I. A. A., Vol. 1, P. 573

"... il n'est pas possible, malgré les précédents déjà existants, de dire que la Puissance cessionnaire d'un territoire est, de plein droit, tenue tenue d'une part correspondante de la dette publique de l'Etat dont il faisait partie jusqu'alors. La solution du problème ici soulevé est à chercher dans le traité même, et, à l'égard de la Dette publique Ottoman, la situation juridique de la Turquie n'est nullement de la Dette publique Ottoman, la situation juridique de la Turquie n'est nullement turque doit être considérée comme continuant la personnalité de l'Empire ottoman... La D.P.O. est sa dette, dont elle n'est libérée que dans la mesure où le Traité l'en décharge pour en gréver d'autres Etats..."

or L.C. Green, Pp. 160-168.

Treaty of St. Germain 1919. (۲)

(۳) رجوع شود به صفحه ۲ سطر ۱۰ به بعد

امپراطوری، حق مطالبه هیچ نوع وام زمان جنگ بفتح خود و اتباع خود از اطریش نداشتند. در مورد قراردادهای، اکثراً قراردادهای سیاسی چه زمانی که یک کشور تقسیم به چند کشور گردد و چه زمانی که چند کشور تبدیل بیک کشور شوند بی اثر میشوند. و همین جهت وراثتی در کار نیست. ولی در مورد قراردادهای چند جانبه، گاهی از اوقات وراثت انجام میگیرد بخصوص آن قراردادهایی که موجد یک رژیم بین المللی در قسمتی از سطح زمین میشود. مثلاً امپراطوری اطریش - مجارستان یکی از امضاء کنندگان عهدنامه‌ی ۱۸۸۸ مربوط به کانال سوئز بود و کشورهای اطریش و مجارستان و چک اسلواکی و یوگوسلاوی خود را جانشین امضاء کننده از بین رفته دانسته‌اند.

زمانی که اتحادیه (۱) سوئد - نروژ در سال ۱۹۰۵ منحل شد و اعضای آن شخصیت حقوقی بین المللی خود را مجزائ نمودند، کلیه‌ی قراردادهائی را که دولت متحدا امضاء نموده بود، اعضای تجزیه شده بوراثت قبول نمودند. مگر آن عهدی که از طرف دولت اتحادیه صراحتاً بنام یکی از اعضای اتحادیه و از طرف آن عضو امضاء کرده بود. البته قاعده‌ی اجرا شده در مورد سوئد و نروژ یک قاعده‌ی عمومی حقوق بین الملل است.

پس از انقلاب روسیه واضح‌حلال حکومت تزاری قلمرو آن حکومت تبدیل به یک عده جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی گردید، ولی پس از مدتی این جمهوری‌ها تصمیم بتشکیل یک دولت متحد و واحد گرفتند. پس از تشکیل حکومت متحد مقرر شد که کلیه عهد و قراردادهای کشورهای عضو با سایر کشورها فقط در حدود قلمرو آن عضو بقوت خود باقی ماند و بدین طریق از طرف دولت مرکزی برسمیت شناخته شد. این جمهوری‌ها عبارت بودند از فدراسیون جمهوری‌های روس و جمهوری اوکرائی و جمهوری روسیه سفید و فدراسیون جمهوری‌های قفقازیه.

در مورد امتیازات در بخش دوم مفصل بحث شد ولی سوابق جالبی در مورد تجزیه‌ی یک کشور بچند کشور وجود دارد که نمیتوان آنها را نادیده گرفت. پس از انحلال امپراطوری اطریش - مجارستان وضع امتیازات شرکتهای راه آهن در کشورهای جانشین منجر باختلافاتی شد که طبق تصمیم شورای جامعه ملل در سال ۱۹۳۳ بحکمیت بین المللی ارجاع گردید.

یکی از شرکتهای ذینفع در سال ۱۸۹۷ از دولت امپراطوری اطریش - مجارستان امتیازی برای ایجاد و اداره‌ی راه آهن بمدت ۹ سال گرفته بود و در نتیجه‌ی تجزیه‌ی امپراطوری در سال ۱۹۱۹ طبق قرارداد صلح سن ژرمن قسمتی از راه آهن در اطریش قرار گرفت و قسمتی دیگر در یوگوسلاوی. اختلاف در نتیجه‌ی اقداماتی که برای اجرای ماده ۳۲ قرارداد سن ژرمن انجام گرفته بود ایجاد شد. طبق این ماده مقرر شد که کشورهای جدید توافق نامه‌ی هائی با شرکت صاحبان راه آهن برای اداره‌ی این نوع راه آهن هائی که بین دو کشور واقع میشوند تهیه و اجراء نمایند. هیأت حکمیت نظر داد که تغییر حاکمیت بهیچوجه از لحاظ حقوق بین الملل عمومی به حکام جدید اجازه دخل و تصرفی در حقوق صاحبان امتیاز نمی دهد و ماده ۳۲ قرارداد فوق الذکر هم نه تنها اینکه اجازه چنین کاری را نمی دهد، بلکه این

اصل را تأیید مینماید (۱). اختلافات دیگری هم از همین قبیل در مورد سایر صاحبان امتیاز راه آهن در این ناحیه بروز کرد که منجر به حکمیت و تأیید همین نظریه گردید (۲).

در مورد مسئولیت های مدنی و خسارات ناشی از جرائم دولت از بین رفته علاوه بر آنچه که در بخش دوم ذکر شد میتوان قضیه ای ادعای ایالات متحده علیه اطریش و مجارستان را پس از جنگ اول جهانی ذکر نمود (۳) که این اصل را کاملاً در مورد جانشین های یک کشور تقسیم شده بچند کشور تأیید کرد که بهیچوجه مسئول پرداخت اینگونه خسارات نمیشدند، مگر آنکه طبق عهدنامه ای مایل به چنین کاری شوند.

در مورد مالکیت اموال عمومی دولت منقرض کاملاً روشن است که دول جانشین آنچه را که در حدود قلمرو خود بیابند مالک خواهند بود، ولی دیوان دائمی دادگستری بین المللی در سال ۱۹۳۳ یک اصل بسیار مهم حقوق بین الملل عمومی را در این مورد یادآور شد که لازم است در اینجا ذکر شود. پس از اضمحلال امپراطوری اطریش - مجارستان، دولت چک اسلواکی اموال غیر منقول دانشگاه پتر پا زمانی بودا هست را که پس از تجزیه در خاک چک اسلواکی واقع شده بود ضبط نمود و دلیلی که برای این عمل به دیوان دائمی ارائه کرد این بود که چون دانشگاه مزبور دولتی است و اموال آنها هم جزء اموال عمومی محسوب میشود در نتیجه طبق عهدنامه ای ۱۹۱۹ تریانون که تکلیف اموال عمومی امپراطوری منقرض را معین مینمود باید جزء اموال چک اسلواکی محسوب گردد. دیوان دائمی چنین نظر داد، با وجودی که ماده ۱۹۱ قرار داد فوق الذکر کاملاً طبق قواعد وراثت دول تنظیم گردیده، دانشگاه مزبور علاوه بر آنکه دولتی است دارای شخصیت حقوقی جداگانه نیز میباشد و ادعایش بعنوان یک سازمان خصوصی صحیح است و اموال فوق باید بان عودت داده شود. پس می بینیم که تغییر حاکمیت نه تنها اینکه در وضع اموال دیگران در قلمرو حاکم جدید تغییری نمی دهد بلکه اتباع سابق حاکم قدیم هم حقوق خود را از دست نمی دهند، حتی اگر دولتی باشند. (۴)

(۱) رجوع شود به مجموعه ای آراء حکمیت های بین المللی جلد سوم صفحه ۱۷۹۵

R. I. A. A., Vol. 3, P. 1795, Case of Railway Company of Zeltweg- Wolfsberg and Unter drauburg - Woellan, Austria, Yugoslavia.

(۲) رجوع شود به مجموعه ای آراء حکمیت های بین المللی جلد دوم صفحه ۹۶۷

به بعد.

Sopron - Kőszeg Railway v. Austria and Hungary 1929

همچنین جلد سوم مجموعه ای فوق صفحه ۱۵۶۹

Barcs-Pakrac Railway Case.

(۳) رجوع شود به صفحه ۲ و پانویسی های آن

(۴) رجوع شود به گزارشات دیوان دائمی دادگستری بین المللی سری (آ/ب)

شماره ۶۱ صفحه ۲۳۷



## (۵) وراثت در نتیجه‌ی تجزیه‌ی قسمتی از خاک یک کشور یا انتقال

### قسمتی به کشور دیگر

وقتی که در نتیجه‌ی جنگ یا شورش و غیره کشوری قسمتی از قلمرو خود را بکشوری دیگر منتقل نماید یا اگر قسمتی از خاک یک کشور تجزیه شود و خود شخص حقوقی بین المللی جدیدی را تشکیل دهد وراثت و جانشینی در مورد آن قسمت از وظایف و تعهدات و حقوق بین المللی حاکم قدیم انجام میگیرد که جنبه‌ی محلی داشته و مربوط بآن قسمت تجزیه شده باشد (۱) و نیز وراثت در مورد اموال و وجوهاتی انجام میگیرد که در آن بخش قرار گرفته باشند. ولی اکثر کشورهایی که پس از جنگ بین الملل اول از کشوری جدا شدند و یا سرزمینی بدانها منتقل گردید، وراثت تعهدات مالی حاکم قدیم را رد نموده‌اند، مگر در مواردی که بموجب عهدنامه یا قراردادی قبول نموده باشند، در اینصورت کشور جانشین مجبور شده است که متعهد پرداخت قسمتی از قروض حاکم سابق بشود. مثلاً طبق عهدنامه‌ی برلن ۱۸۷۸ مقرر شد که بلغارستان و مونت‌نگرو و صربستان قسمتی از قروض عثمانی را پرداخت نمایند و نیز طبق قرارداد صلح لوزان ۱۹۱۲ که طبق آن ایتالیا سرزمین طرابلس را بدست آورد قرار شد که ایتالیا قسمتی از قروض عثمانی را بپردازد و همچنین طبق عهدنامه صلح ۱۹۱۹ قرار شد که کشورهای آنی که صاحب قسمتی از قلمرو سابق آلمان شده‌اند مسئولیت پرداخت قسمتی از قروض قبل از جنگ امپراطوری آلمان و قروض قبل از جنگ آن ایالتی (۲) را که خاک مورد بحث از آن مجزا شده بود نیز بعهده بگیرند. قرارداد صلح ۱۹۴۶ با ایتالیا کشورهای جانشین را مجبور بپرداخت قروض عمومی ایتالیا نمی‌نماید ولی مقرر میدارد که اگر طلبکار هنوز مقیم خاک منتقل شده باشد و وجه مربوطه نه مستقیماً و نه بطور غیر مستقیم بمصرف امور جنگی رسیده باشد و مربوط به زمان قبل از ورود ایتالیا به جنگ باشد، وارث مسئول پرداخت قرض خواهد بود. قراردادهای متعددی که قسمتی از قروض عمومی حاکم قدیم را بعهده حاکم جدید محول می‌نمایند خود توضیح دهنده‌ی یک قاعده‌ی عمومی حقوق بین الملل عمومی میباشند.

بررسی موضوع جانشینی یا وراثت در مورد عضویت در سازمان ملل متحد هم لازم است چون مشگلی در مورد عضویت برخی از کشورهایی که زمانی جزئی از خاک هندوستان بودند در سال ۱۹۴۷ پیش آمد. هندوستان البته یکی از اعضای مؤسس و امضاء کنندگان اصلی منشور ملل متحد بود. دولت پاکستان خود را در آن امضاء بعنوان عضو مؤسس شریک هندوستان میدانست و "Co-successor" یا شریک عنوانی بود که برای خود قائل بود و احتیاجی به درخواست عضویت نمیدید و مدعی بود که پس از مجزا شدن از هند خود بخود عضو ملل متحد میباشد، ولی نظر مجمع عمومی ملل متحد بر آن بود که «وقتی کشوری جدید بوجود میآید صرفنظر از ماهیت خاک و جمعیتی که آنرا تشکیل داده است

(۱) رجوع شود به بخش دوم قسمت (د) «امتیازات ماوروماتیس در فلسطین»

(۲) ایالات امپراطوری آلمان هر کدام یک و وضع نیمه مستقلی داشتند که حتی در

برخی موارد رابطه‌ی سیاسی هم با کشورهای دیگر ایجاد مینمودند، مانند باواریا و هانور.

و اگر هم سابقاً قسمتی از سرزمینی را که عضو ملل متحد است تشکیل میداده، آن کشور طبق محتویات منشور نمیتواند خود را عضو ملل متحد بداند مگر آنکه رسماً طبق مقررات منشور بعضویت پذیرفته شده باشد».

در مورد قراردادها و عهد نامه ها بطور کلی همان مقرراتی در اینجا صادق است که در بخش مربوط به مستهلک شدن کشوری در دیگری (بخش دوم) ملاحظه شد. در مواردی که بر اثر مجزا شدن، کشوری جدید پدیدار میگردد، این شخص حقوقی جدید مشمول قراردادهائی که جنبه‌ی قانون‌گذاری دارد میشود یا اینکه بهتر است گفته شود که این کشور میتواند روابطی را که در زمان نبودن خود جمعیت و قلمرواش بر اثر این قراردادها بوجود آورده بودند ادامه دهد بخصوص که اگر این قراردادها جنبه‌ی نوع پروری داشته باشند. بهمین ترتیب پاکستان و برمه زمانی که در سال ۱۹۴۹ متعهد به رعایت اساسنامه سازمان بین‌المللی کار شدند عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌های مختلف مربوط به کار را هم که سابقاً بعنوان قسمتی از هند در مورد آنان اجراء میشد برسمیت شناختند و متعهد اجرای آن‌ها گردیدند. همچنین پاکستان خود را بعنوان متعهد در عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ راجع به جلوگیری از خرید و فروش زنان و کودکان بعلت اینکه زمانی از جانب هند که پاکستان هم جزئی از آن بود اسضاء شده بود اعلام نمود (۱).

بطور کلی در سنوات اخیر عقایدی که از طرف علماء حقوق بین‌الملل ابراز شده حاکی از آنست که مفاد عهدنامه‌های چند جانبه که جنبه‌ی قانون‌گذاری دارد باید بعنوان تعهداتی که جنبه‌ی محلی را داراست تلقی گردد و کشورهای جدید همانطوری که مجبور با اجرای قواعد عمومی حقوق بین‌الملل هستند مجبور با اجرای این تعهدات هم باشند بعبارت دیگر حتماً آنرا بارث بربند (۲).

## ۶ - وراثت بر اثر بشمر رسیدن مبارزات آزادی بخش ملت‌ها که منتج

به استقلال و آزادی آنها میشود یا تغییر رژیم از یک شکل باشکال دیگر در سنوات اخیر که نهضت‌های آزادی بخش و استقلال طلبی ملت‌ها بیش از همیشه به نتیجه رسیده است و کشورهای استعمار زده یکی پس از دیگری آزادی یا استقلال خود را بکف آورده اند با وجودی که راجع به وراثت این دول هنوز علمای حقوق بین‌الملل وقت کافی نداشته‌اند که نتیجه‌ی مطالعات خود را عرضه دارند تا بتوان کاملاً ارزیابی نمود که شرایط کنونی دنیا که فرق کلی و اساسی با شرایط زمانی قرن ۱۹ و سنوات پس از جنگ بین‌الملل اول را داراست، وضع وراثت را بچه صورت در آورده است و تا چه حدودی این کشورها مجبور به ادامه‌ی تعهدات اسلاف استعمارگر خود میباشند، میتوان برای روشن شدن مبحث به برخی از سوابق و رویه‌های کشورهای جدید الاستقلال در اینجا اشاره نمود. البته همانطور که در مقدمه بحث شد کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد مشغول مطالعاتی در این زمینه میباشد که هنوز نتایج آن منتشر نشده است.

(۱) و (۲) مراجعه شود به مقاله‌ای بقلم جنکس در سالنامه‌ی حقوق بین‌الملل

بریتانیا جلد ۲۹ (۱۹۵۲) صفحه ۱۰۵ تا ۱۴۴

بطور کلی در هر موردی دولت‌های جدید با مسأله‌ی وراثت با در نظر گرفتن مقتضیات زمانی و مکانی مختص بخود مواجه شده‌اند و آنرا حل کرده‌اند. مثلاً هندوستان که در دوران استعمار انگلستان از لحاظ داخلی خود مختار بود و حتی یکی از اعضای جامعه ملل هم بشمار میرفت و مستقلاً عهدنامه‌هایی با سایر کشورها امضاء کرده بود در مورد عهدنامه‌ها و قرارداد‌های سیاسی، پس از استقلال فقط آنهایی را برسمیت شناخت که سازگار با حاکمیت و استقلال آن دولت باشند.

وراثت در مورد کشورهای که بر عکس هندوستان دارای کوچکترین استقلالی نبودند وضع دیگری را پیدا کرده و محدود شده است اولاً به فقط آن قرارداد‌هایی که خط مرزی را با کشورهای ثالث مشخص مینمایند و ثانیاً فقط آن روابط و امتیازات اقتصادی که جنبه‌ی آبادانی و عام‌المنفعه برای مردم مستقل شده را دارا است و نه روابطی که به نحوی از انحاء ممکن است استعمار را بصورتی باقی گذارد. البته این قاعده را کلیه کشورهای جدیدالاستقلال نتوانسته‌اند بدلخواه خود اعمال نمایند، ولی حقوق بین‌المللی که لازم است حافظ استقلال کشورها و مانع جنگ و ظلم و بیعدالتی شود نباید قواعدی جز آنچه که در اینجا ذکر شد بعنوان اصل کلی و عمومی محسوب باشد.

در مورد تغییر رژیم بر اثر انقلاب یا شورش و جنگ داخلی و یا کودتا معمولاً رژیم جدید زمانی پس از استقرار چه بصورت کامل یعنی تسلط بر تمام قلمرو رژیم سابق و چه بصورت ناقص یعنی تسلط بر قسمتی از قلمرو رژیمی که علیه آن قیام شده است (۱) رسماً حدود تعهدات و آنچه را که حاضر است از رژیم قبل بوراثت ببرد طی یک اعلامیه معین مینماید و سایر دول بر اثر این اعلامیه روابط سیاسی خود را با آن تنظیم می‌کنند. مثلاً پس از تغییر رژیم در لهستان بعد از جنگ دوم جهانی بعلت آنکه مذهب کاتولیک دیگر مذهب رسمی اعلام نشد دولت واتیکان رژیم جدید را برسمیت شناخت و هنوز حکومت جمهوری لهستان (در تبعید) که مرکزش در لندن پایتخت انگلستان است از نقطه نظر واتیکان بعنوان دولت رسمی و دژوره آن کشور تلقی میگردد.

(۱) دو مثال جالب از این شکل ناقص اسپانیا و الجزایر میباشند. قبل از جنگ جهانی دوم که ژنرال فرانکو بعنوان رهبر سلطنت طلبان علیه حکومت جمهوری اسپانیا شورش کرد توانست بر قسمتی از خاک آن کشور مسلط شده و یک رژیم فاشیستی را در آنجا مستقر نماید و مدتها طول کشید تا این رژیم جدید توانست قلمرو باقیمانده رژیم جمهوری را تسخیر کند در این مدت از لحاظ روابط بین‌المللی اسپانیا دارای دو حکومت بود که برخی از کشورها یکی را بصورت دژوره و دیگری را دفاکتو می‌شناختند.

در مورد الجزایر هم همین طور پس از اعلام حکومت مستقل ضد استعماری تعدادی از کشورها رژیم استقلال طلب ملی را دژوره برسمیت شناختند و تعدادی هم فرانسه را بعنوان حاکم بر آن سرزمین بصورت دژوره می‌شناختند و وضع این دو حکومت موجب بروز مسائل مختلف حقوقی از نقطه نظر وراثت گردید.

هم اکنون چین هم با رژیم کمونیستی در پکن و رژیم چیانگ کای چک در فرمز از لحاظ بین‌المللی سالهاست همین وضع را دارد.

مقتضی است که از لحاظ بررسی سوابق، نتایج حقوقی دو انقلاب مهم قرون اخیر یعنی انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب بلشویکی روسیه را بطور خلاصه بررسی نماییم.

رژیم انقلابی فرانسه پس از ۱۷۸۹، حاضر به ادامه‌ی کلیه‌ی تعهدات سیاسی و اقتصادی رژیم سلطنتی نگردید. و قرار دادهای رژیم قبلی را بر هم زد و همچنین تعهدات مالی رژیم استبدادی را منکر شد.

دوات شوروی هم پس از استقرار، کلیه قرارداد های منعقد، توسط حکومت تزاری و همچنین دولت کرنسکی را که برای مدت کوتاهی پس از سقوط تزارها زمام امور را در دست داشت بر هم زد و طی اعلامیه‌ای از طرف کمیته اجرائی مرکزی تمام روسیه در تاریخ دهم فوریه ۱۹۱۸، منکر کلیه قروض خارجی رژیمهای سابق گردید و حاضر بقبول وراثت آنها نشد و بهر حال هیچیک از حقوق و وظایف بین‌المللی تزارها را برسمیت نشناخت البته این اقدام رژیم جدید روسیه اثرات بسیار عمیق و وسیعی در وضع بین‌المللی ایجاد نمود و بررسی عکس‌العمل سایر کشورها بسیار جالب است. مثلاً بعلت همین اقدام شوروی ایران اولین کشوری بود که رژیم جدید روسیه را برسمیت شناخت. چون طی قرن ۱۹، تازمان انقلاب اکتبر، دولت ایران چیزی جز ظلم از حکومتهای تزاری ندیده بود و تمام قراردادها و عهدود، با آن کشور جنبه‌ی تحمیل و عدم مساوات داشت و با یک اعلامیه کلیه حقوق روسها در ایران از میان رفت که اهم آن قرارداد ترکمانچای و قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلستان بود. در مقابل اقدام ایران، کشورهای اروپائی و امریکائی تا تقریباً آستانه‌ی جنگ جهانی دوم دولت شوروی را برسمیت نشناختند و حتی برخی از آنان مانند انگلستان شروع به اقدامات جنگی علیه دولت شوروی نمودند. البته علت این امر واضح بود چون این کشورها و اتباع آنها در نتیجه‌ی اقدام حکومت شوروی حقوق و امتیازات وسیع و عظیمی را در خاک روسیه از کف دادند و علاوه بر آن راه بازگشت وامهای هنگفتی را که تزارها از آنان و اتباعشان کسب نموده بودند مسدود یافتند، جالب آنجاست که تا سالهای اخیر برخی از کشورهای امریکای لاتین رژیم بلشویکی روسیه را هنوز کاملاً برسمیت نشناخته‌اند. در ضمن اعلامیه‌های فوق دولت شوروی اعلام نمود که فقط عضویت در تعدادی قراردادهای چند جانبه را که جنبه‌های خاص دارند ادامه خواهد داد و اینها عبارت بودند از اتحادیه پستی بین‌المللی و قرارداد صلیب سرخ و مانند اینها و نیز عهد نامه‌های مربوط به تعیین خطوط مرزی را هم معتبر دانست.

بطور کلی عقیده‌ی علمای حقوق بین‌الملل شوروی در مورد وراثت بر آنست که :

«مسأله‌ی توقف یا ادامه تعهدات قراردادی، برای یک کشور جدید مربوط به حقوق حاکمیت آن (کشور) است و میتواند منکر قرار دادی که ناقض این حقوق باشد گردد. هر نوع فشار بر کشوری جدید بمنظور مجبور کردنش به شناختن تعهدات طبقات استثمارگر سرنگون شده مخالف اصل حاکمیت کشور بوده و در نتیجه غیر قانونی است.» (۱)

(۱) رجوع شود به «حقوق بین‌الملل» از انتشارات آکادمی علوم اتحاد جماهیر

شوروی، انستیتوی حقوق (ترجمه انگلیسی) صفحه ۱۲۶ چاپ مسکو.

## ۷- وراثت در سازمانهای بین‌المللی

مسائل مربوط به وراثت در سازمانهای بین‌المللی معمولاً زمانی پیش می‌آید که یکی از سازمانهای بین‌المللی منحل و سازمانی دیگر طبق یک قرارداد جدید بمنظور ادامه‌ی هدفهای آن سازمان تشکیل میشود. پس از جنگ جهانی دوم تحولات زیادی در این زمینه بوجود آمد، مثلاً جامعه ملل از میان رفت و منشور ملل متحد سازمان ملل متحد را بنیان‌گذاری نمود و دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی بهم خورد و جای آن را دیوان بین‌المللی دادگستری گرفت و همچنین سازمان بین‌المللی هواپیمائی غیرنظامی (ICAO) جای کمیسیون بین‌المللی هواپیمائی را گرفت و بجای دفتر بین‌المللی بهداشت که از بین رفت سازمان جهانی بهداشت (WHO) تشکیل یافت. معمولاً در مورد این سازمانها اساسنامه‌های ناشی از قراردادهاى چند جانبه که بوجود آورنده آنها است، مسأله‌ی وراثت دروظایف و تکالیف و عضویت ملل و همچنین وظایف خود سازمان را معین مینماید و تصمیمات بعدی هر سازمان اوضاع مبهم را روشن میکند، مثلاً بند پنجم ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد اعلامیه‌های قبول حاکمیت دادگاه از طرف کشورها میگوید که «اعلامیه‌هایی که بموجب ماده ۳۶ اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی برای مدت معینی بعمل آمده و هنوز آن مدت منقضی نگشته است در روابط بین‌امضاء کنندگان این اساسنامه در حکم آن خواهد بود که قضاوت اجباری بین‌المللی دادگستری برای بقیه مدت مذکور در آن اعلامیه‌ها و برطبق مقررات آنها قبول شده است.» و یا اینکه ماده ۳۷ همین اساسنامه میگوید که «هرگاه بموجب یک عهد نامه یا قراردادی که هنوز معتبر است ارجاع اختلاف به هیأت قضاتی پیش‌بینی شده باشد که بایستی از طرف جامعه ملل یا دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی تشکیل گردد، نسبت بامضاء کنندگان این اساسنامه آن هیأت قضاوت عبارت خواهد بود از دیوان بین‌المللی دادگستری».

ماده ۳۷ فوق حتی در دیوان بین‌المللی دادگستری مورد تفسیر هم واقع گردید بدین ترتیب که در سال ۱۹۳۳ در نتیجه‌ی اختلافاتی مابین دولت ایران و دولت انگلستان یعنی حامی و صاحب اکثر سهام شرکت سابق نفت انگلیس و ایران طرفین درخواست نمودند که دیوان دادگستری بین‌المللی برای حل این دعوی تعیین حکم نماید و دیوان مزبور هم این تقاضا را قبول نمود. بموجب این سابقه دولت انگلستان در سال ۱۹۵۱ طبق ماده ۳۷ فوق از دیوان بین‌المللی دادگستری تقاضا نمود که برای رسیدگی بجزایانات ناشی از ملی شدن صنعت نفت در ایران تعیین حکم نماید. در این مورد نایب رئیس دیوان بین‌المللی دادگستری با رد تقاضای انگلستان اظهار داشت که اولاً این تقاضا فقط از رئیس یا نایب رئیس دیوان دائمی بوده و ثانیاً چون ماده ۳۷ مربوط به مفاد قراردادی است که بین دول منعقد گردیده است در مورد حاضر نمی‌تواند قابل اجراء باشد زیرا همانطور که دیوان در رأی مورخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ خود قضاوت نموده است امتیازنامه‌ی ۱۹۳۳ یک قرارداد و اگذاری امتیاز بین یک دولت و یک شرکت خصوصی میباشد نه عهدنامه‌ای که دولت را نسبت بهم ملزم میسازد

و مشمول ماده ۳۷ نمیشود و دیوان بین‌المللی وراثت آن نیست (۱).

پس از تشکیل سازمان ملل متحد، دولت افریقای جنوبی که از طرف جامعه ملل بقیمومیت منطقه جنوب غربی افریقا که از مستعمرات سابق آلمان بود معین شده بود، مدعی شده که سازمان ملل متحد در این مورد جانشین جامعه ملل نبوده و بالنتیجه وظیفه‌ای برای آن دولت باقی نمیماند که اقدامات خود را در مورد آن ناحیه بسازمان گزارش دهد. ملل متحد نظر دیوان بین‌المللی را در این مورد خواست و دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۵۰ چنین نظر داد که هر سازمان بین‌المللی که از لحاظ هدف و شکل شباهت بسازمان منحل‌شده داشته باشد در خیلی موارد وراثت آن سازمان خواهد بود و باین ترتیب وظایف جامعه ملل در مورد رسیدگی با امور مناطق تحت قیمومیت باید بسازمان ملل متحد منتقل شود و دادگاه بهیچوجه قبول نکرد که با از بین رفتن کمیسیون قیمومیت جامعه ملل وظایف آنهم از بین رفته است، علی‌الخصوص که یکی از ارکان سازمان ملل متحد شورای قیمومیت است که تقریباً همان وظایف را دارا است و وراثت آن کمیسیون میباشد (۲).

در مورد عضویت در سازمان ملل متحد مسأله‌ی عضویت پاکستان منجر به تصمیم جالبی شد که در بخش پنجم مفصل راجع به آن بحث کردیم. قضیه سوریه هم از لحاظ وراثت در عضویت ملل متحد بسیار جالب بوده و نیز ایجاد قاعده‌ی جدیدی را نمود. باین ترتیب که سوریه در اصل یکی از اعضای مؤسس ملل متحد بود ولی پس از اتحاد با مصر هر دو کشور کرسی سابق خود را تبدیل بیک کرسی مشترک نمودند ولی پس از جدائی سوریه از جمهوری متحد عربی در سال ۱۹۶۱ نخست وزیر جدید جمهوری سوریه طی مکاتباتی از ملل متحد خواست تا عضویت سابق آن کشور را دوباره برقرار نمایند و چون مخالفی وجود نداشت نماینده جمهوری سوریه با همان وضع قدیم در مجمع عمومی و کلیه ارکان و مؤسساتی که قبلاً عضویت داشت بعنوان عضو مؤسس شرکت نمود.

### منابع

- Oppenheim, International Law, vol. 1, 8th. edition. London, 1955.  
 L.C. Green, International Law through the Cases, London, 1951.  
 J.L. Brierly, the Law of Nations, 5 th. edition, Oxford, 1956.  
 S.B. Krylov and others, International Law, published by the Academy of Sciences of the U.S.S.R., Institute of Law, Moscow.  
 American Journal of International Law.

(۱) مراجعه شود به سالنامه‌ی دیوان بین‌المللی دادگستری (۱۹۵۲-۵۳) صفحه ۴۵

Yearbook of the ICJ, 1952-53, P. 45.

همچنین مراجعه شود به متن گزارش جناب آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر به مجلسین شورای ملی و سنا مورخ مهرماه ۱۳۳۱ صفحه ۳۳ (چاپ تهران در مطبعه‌ی بانک ملی ایران)

(۲) مراجعه شود به گزارشات دیوان بین‌المللی دادگستری (۱۹۵۰) صفحه ۱۳۶

I.C.J. Reports, 1950, P. 136.

**British Yearbook of International Law.**

**Annual Digest and Reports of Public International Law Cases.**

**International Court of Justice Reports.**

**Permanent Court of International Justice Series.**

**Reports of International Arbitral Awards, Published by the U.N.**

**Yearbook of International Court of Justice.**

**Reports Prepared for the International Law Commission, 15th. Session.**

منابع دیگری که مربوط باین موضوع میباشند و در ضمن مطالعه بوجود آنان پی برده شده  
هرجا مورد پیدا کرده در پا نویسی های مقاله ذکر شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی